



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پایه زبانی استرس زبانی در تدریس انگلیسی

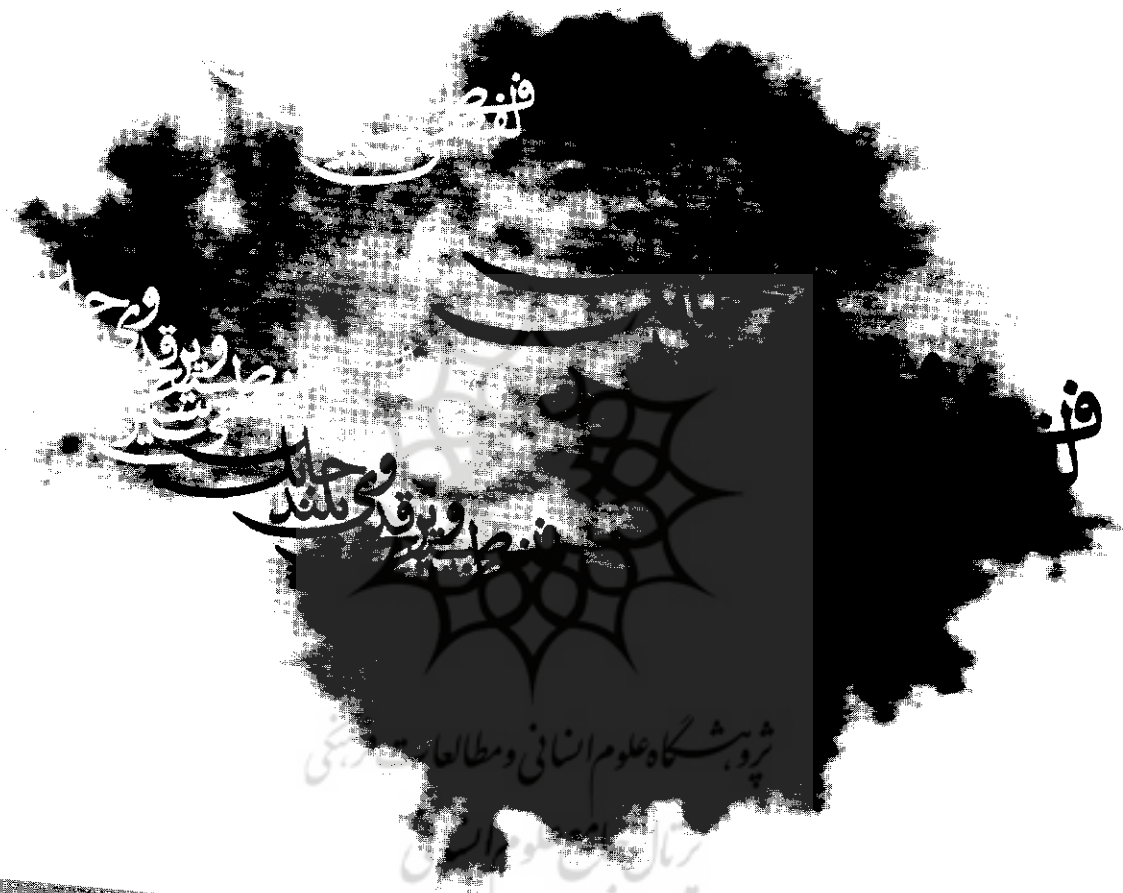
چکیده مقاله:

مقاله حاضر برگردان مقاله‌ای است به زبان انگلیسی که نگارنده آن را بر مبنای تجارب شخصی حاصل از تدریس زبان انگلیسی به دانشجویان رشته ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی ارشد به مدت دو نیمسال ۸۳-۱۳۸۲ در دانشگاه آزاد اسلامی تبریز به رشته تحریر کشید و آن را در کنفرانس بین‌المللی «رویکردها و اهداف امروزمین مطالعات ترجمه»، در دانشگاه کپنهاک، دانمارک، ۱۶ و ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳ ارائه کرد.^۱ نظر به اینکه این بار مخاطب مقاله، رسانه زبانی و وسیله بیان تغییر یافته است، از این رو با عنایت به متغیرات فوق محتوای مقاله اصل و شیوه بحث اندکی تغییر یافته است.

مقدمه:

به حکم ورق گردانی لیل و نهار، پس از گذشت سال‌های متمادی در پیشینه معلمی خود فرصتی پیش آمد که برای دانشجویان ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی - تبریز در هفته دو ساعت زبان انگلیسی تدریس کنم. این درس دو واحدی در برنامه تحصیلی دانشجویان در زمره دروس اجباری بوده و دانشجو را از انتخاب و گذراندن آن گریزی نیست.

این مطلب نیز گفتنی است که دو سه هفته مانده به آغاز نیمسال پاییزی (۱۳۸۲) روزی به نیت آنکه مواد درسی مناسب و رغبت‌انگیزی به زبان انگلیسی برای تدریس این درس فراهم آورم، در کتابخانه خود



دکتر بهروز حویلی‌نیری *

فراز و نشیب تهیه مواد درسی کم و بیش آشنا بودم و می‌دانستم میان دو واژه «curriculum» و «syllabus» تفاوت مفهومی بس مهم وجود دارد، بدین معنا که واژه نخست دارای مفهومی گسترده‌تر بوده، بار «روش تدریس» را نیز بر دوش می‌کشد، در حالی که واژه دوم صرفاً مفهوم انتخاب و تنظیم مواد آموزشی^۲ اشارت دارد. به ظاهر، این تفاوت مفهومی کوچک می‌نماید، اما واقع امر آن است که در مفهوم نخست، مسائل زبان‌شناختی و روان‌شناسی با هم گره خورده، شامل به اصطلاح اهل فن، چیستی (whatness) و چگونگی (howness) تدریس می‌شود؛ در مفهوم دوم، انتخاب مواد درسی و تنظیم آنها، صرف‌نظر از هرگونه مشرب فکری و دیدگاه نظری که مبنای کار بوده باشد، بلون

به خلوت نشستیم و کتاب‌های گوناگون که درباره تعریف و رسالت ادبیات به قلم دانشوران انگلیسی به نگارش در آمده و نیز برگردان انگلیسی آثار برخی از شعرا و نویسندگان را دور خود چیدم و برحسب طرحی که در ذهن داشتم از میان آنها متون چندی متناسب با حجم زمانی ۳۲ ساعت در یک نیمسال برگزیدم.^۲

من که چندین سال در دوره کارشناسی ارشد، رشته آموزش زبان انگلیسی درسی به نام «تهیه و تدوین مواد درسی» را تدریس کرده، پیشتر هم یکی دو کتاب درسی برای دانشجویان رشته‌های انگلیسی در دانشگاه‌های کشورمان در زمینه دستور زبان انگلیسی، نثر ساده انگلیسی، و داستان‌های کوتاه انگلیسی تدوین و به چاپ رسانده بودم با

عنايت به شيوه تدريس صورت مي پذيرد. هم از اين روست كه ديده شده چه بسا يك كتاب درسي خوب به دست معلم كم تجربه مثله مي شود، و بر عكس، مواد آموزشي معيوب در دست معلمی آگاه كه از هنر انتقال معلومات به يادگيرنده به شيوه مؤثر و آسان برخوردار مي باشد ترميم مي يابد.

و باز مي دانستم كه دو رويكرد كلي در تهيه مواد آموزشي داراي روندی از بالا به پايين^۴، و به عبارتي، متخصص / معلم - محور^۵، و يا از پايين به بالا^۶، يعني يادگيرنده - محور^۷ است. در رويكرد نخست، يادگيرنده خود را با اهداف و روش هاي آموزش معلم تطبيق مي دهد، در رويكرد دوم، برنامه آموزشي بر محوريت نيازها، علايق و اهداف يادگيرنده تدوين مي گردد. و بالاخره نيك مي دانستم برنامه درسي به دست معلم مجرب و صاحب بينش حكم دستورالعمل كلي را دارد و معلم از آن به عنوان «چراغ راه» براي تعيين مسير اصلي در جريان تدريس و دور مانن از سردرگمي و پريشاني و اجتناب از اتفاقات غيرمنتظره بر سر راه وصول اهداف درس استفاده مي كند. معلمی كه خود را ملزم به رعايت جزئيات برنامه درسي از پيش تعيين شده كند اغلب فرصت هاي پربراري كه به طور اتفاقي در كلاس درس حادث مي شود در نمي يابد، عشق به ياد گرفتن را در دل يادگيرنده خاموش مي سازد و مصداق گويای اين طنز كه «عمل موفقیت آمیز بود و لكن مريض در گذشت».

من با اين آگاهي ها براي درس دو واحد زبان انگليسي در برنامه درسي دانشجويان رشته زبان و ادبيات فارسي مجموعه اي از متون انگليسي به عنوان مواد درسي فراهم آوردم تا در بده و بستان علمي هديه كنم مشتاقان را. اما بايد اعتراف كنم در دو نيمسال تحصيلي كالای مرا خريدار واقعي نبود و اگر شناخت كلام را بر من ببخشيد، عمل من به مثابه «آينه داري در محلت كوران» بود. من در هوای آن بودم كه كليد گنج زبان دوم را در اختيار دانشجويان قرار دهم تا آنان به گنج هاي نهان در آثار برخي از اندیشه وران غيرايراني دست يابند، و آنان در سودای «مطلب كم و نمره بيشتر». اين عدم مطابقت بين ديده گاه ها و توقعات من از يك سو، و دانشجويان از سوي ديگر گاهي به قدری شديد و بارز بود كه مرا تا مرز استيصال و درماندگی سوق مي داد. چاره اي نداشتم جز آنكه به آيين خودم وفادار بمانم: در دشان انگيزه ياد گرفتن را ايجاد كنم.

با اين اعتقاد به راه خودم در دو نيمسال ادامه دادم. من بر آن بودم كه از پنجره زبان دوم به آثار برخي از سخنوران نامی ايران نگاهي بيافكنم و بر دانش خود در اين زمينه بيفزايم و دانشجويانم را نيز كوته زماني به وسعت دريچه گشوده به تماشاى اين چشم انداز ادبي دعوت كنم. من به مقصود خود رسيدم: آيا دانشجويان نيز از اين تفرج در گلزار عطرآگين ادب فارسي بهره اي بردند، پرسشي است كه بايد پاسخ آن را از زبان خود دانشجويان شنيد، آن هم نه حالا كه پس از رهايي از قيل و قال نمره و مدرک كذايي، زيرا بيم آن دارم اين دو انگيزه قوی بر قضاوت بی شائبه آنان سايه افكند. در اين چرخه تعليم و تعلم، حلقه مفقودهاي وجود دارد كه موجب مي شود اشتياق و همت مدرس براي انتقال آموخته هايش به دانشجو آن طور كه بايد به ثمر نرسيند، حال دليل اين ناکامي معلول عوامل فرهنگي حاكم است، يا به خاطر دانشجويي كم توان كه جاذبه مدرک دانشگاهي او را به جانب دانشگاه روانه کرده است، و يا نظام

مديريتي نآزموده، و يا همه اينها، از بحث ما خارج است. برگردان مقاله:

زبان خانه هستی است،

و انسان ساکن این خانه.

كسانی كه مي انديشند [die Denkenden]

و آنهايي كه شعر خلق مي كنند [die Dichtender]

متوليان این خانه هستند.

(م. هايديگر ۱۹۹۰)

در اين مقاله برآنيم كه به دو مطلب متمايز و در عين حال مرتبط بپردازيم: نخست، برخي مفاهيم مربوط به ترجمه را به لحاظ نظري توضيح مي دهيم، دوم، نمونه هايي چند از برگردان ادب فارسي در زبان انگليسي را مي آوريم آن هم در راستای اين باورمان كه متن ادبي در فرايند ترجمه از زبانی به زبانی ديگر برخي تغييرات ساختاری و معنایی و لاجرم كار كردی^۸ به خود مي بيند و در نتيجه، تأثیری از خود در خواننده مي گذارد متفاوت از آنچه كه از متن اصلي عارض مي گردد. تغيير شمایل پیام در عبور از منشور زبانی ناگزير ذهن خواننده كنجكاو را به خود معطوف مي كند.

۱) برخی مفاهيم نظري

مايل هستم سخن را با مضمون كلام هايديگر شروع كنم كه انسان اساساً ساخته زبانی است كه به آن تكلم مي كند. اگر تعبيري از كلام هايديگر به عمل آورم به جز اين نتوانم گفت كه انسان در اندرون اتاق بسته نمی تواند هوای بيرون اتاق را استشمام كند.

زبان ماهيتی بس پيچيده دارد و كثر اصطلاحات براي بيان وجوه گوناگون آن شاهدهی است صادق بر اشتياق و تلاش متخصصان زبان شناسی برای به دام كشيدن خصيصه هاي رمنده^۹ رفتار زبانی انسان. به عنوان مثال، در مطالعات ترجمه كوشش شده نقش ديپلماچ (interpreter) (مترجم شفاهی) و نقش مترجم (translator) از هم باز شناسانده شوند و ما حصل بحث در اين نكته ظريف خلاصه شده كه «اين دو نقش دارای سرشتی كاملاً متفاوت است و به سختی مي توان کسی را پيدا كرد كه از عهده انجام اين دو نقش به خوبي برآيد. نقش ديپلماچ مناسب حال کسی است كه دارای طبعی برونگراست^{۱۰}؛ ترجمه آثار مكتوب با طبع درونگرايانه^{۱۱} سازگاری دارد (ديويدي كريستال، ۱۹۹۲: ۳۳۴).^{۱۲}

تفاوت معنایی اين دو واژه ناخواسته ذهن مرا به تفاوتی كه در بحث آموزش زبان دوم عموماً بين ذهنيت دانشجويان علوم طبيعي و ذهنيت دانشجويان علوم انسانی اشاره شده، مي كشد: گفته شده به لحاظ ذهنی، دانشجوي علوم طبيعي، همگرا (convergent) و دانشجوي علوم انسانی دارای ذهنی واگرا (divergent) است. به تصور نگارنده، اين تمايز اصولاً در مورد حالت ذهنی مترجم علوم، و حالت ذهنی مترجم ادبيات نيز صادق است؛ و از اين رو، التفات برخي از مترجمان به ترجمه آثار علمي، و يا به آثار ادبي به ظن قوی از قربات ذهنی و عاطفی بين مؤلف و مترجم ناشی مي شود.

جفت اصطلاح ديگري كه در مطالعات ترجمه اغلب به چشم مي خورد

بومی‌سازی / اغرابیت‌زدایی (nativization/familiarization) متن اصلی در تقابل با بیگانگی‌سازی / اغریب‌سازی (foreignization/defamiliarization) آن در زبان مقصد است. این دو اصطلاح برای اطلاق به دو رویکرد اساسی در ترجمه از زبانی به زبان دیگر به کار می‌رود. به‌عنوان مثال، در قرن هیجدهم، مترجم فرانسوی، که خود را صاحب ذوق و سلیقه کامل و وارث بلامنازع تمدن یونان و رم باستان می‌پنداشت، زمانی که یک اثر خارجی، به‌عنوان مثال، **فواره باغچه سرای**^{۱۳} پوشکین (۱۸۳۷-۱۷۹۹)، شاعر پرآوازه روسی را به زبان مادری خود (فرانسوی) ترجمه می‌کرد، آن را به هر شکل و شمایی که می‌شود می‌کشید درمی‌آورد تا آن را به متن آرمانی خود نزدیک سازد و بدین گونه است که ژان ماری شوپن (Jean-Marie?Chopin)، عنوان **چشمه اشک**^{۱۴} را بر کتابش برگزید (چوکوفسکی، ۲۴۵: ۱۹۸۰) در واقع، مترجم

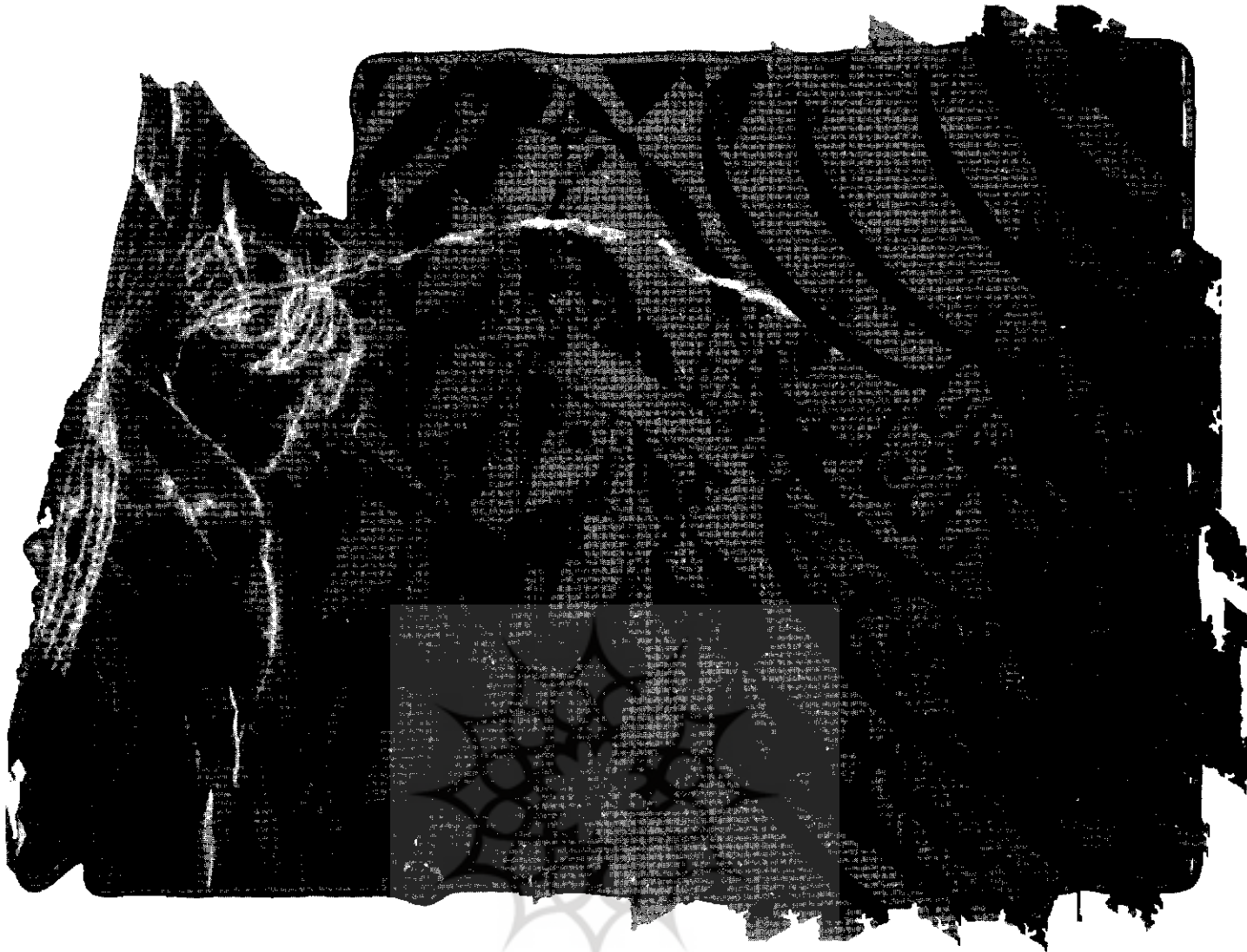
زبان خودش معادله‌های روسی واژگان و عبارت‌های کلامی نویسنده فرانسوی را پیدا کند، به لفظ‌گرایی روی آورده، می‌کوشید واژه‌ها و عبارت‌های متن فرانسوی را عیناً به روسی برگرداند. وی جماعت خواننده روس را به پای نویسنده متن اصلی (فرانسوی) می‌برد. به کلام دیگر، مترجم فرانسوی به دلیل احساس غرور فراوان به سنن زبانی و فرهنگی خویش به میل دل هر چه می‌خواست با متن روسی انجام می‌داد؛ مترجم روس با احساس حقارت هرگز جسارت آن را نداشت که از مرزهای دستور زبان فرانسوی پا فراتر گذاشته، متن را بومی سازد.

جفت اصطلاح دیگری که با بحث ترجمه از زبانی به زبان دیگر پیوند تنگاتنگ دارد **صورت (form)** و **محتوا (content)** است. این اتفاق نظر در نقد ادبیات و مطالعات متن‌برگردانی^{۱۶} وجود دارد که تمایز موجود میان محتوا (آنچه گفته می‌شود) و صورت (چگونه گفته می‌شود) تمایزی پوچ و بی‌معناست. واقعیت آن است که محتوا از قبل صورت حاصل می‌شود، و صورت، زمینه شکوفایی محتوا را فراهم می‌سازد. محتوای «واحد» با صورت‌های متفاوت، همان محتوا نیست. وقتی محتوای یک صورت معین زبانی تغییر می‌یابد آنچه از صورت باقی می‌ماند صرفاً خصیصه کلی آن، مانند جنبه روایی، توصیفی، تبیینی، استعاری، باستانی... است (رابرتسون (D. Robertson): ۲۷۳: ۱۹۹۷). ۱۷ مثالی می‌آوریم: شاعر به فیض تمهیدات صورت، احساس ظریفی را بیان می‌کند، اما آن احساس ظریف اساساً ریشه در محتوا دارد. بنابراین، شعر و یا هر آفریده هنری دیگر نمی‌تواند به لحاظ صورت زیبا و لیکن به لحاظ محتوا زشت باشد، و نیز بالعکس. زشتی یکی لزوماً به زشتی دیگری می‌انجامد. مفهوم ثنویت^{۱۸} صورت و محتوا در ترجمه نیز مطرود شناخته شده است. به عبارتی، مترجم نمی‌تواند در متن مبدأ (اصل)، به معنا وفادار باشد و به صورت زبانی، در زبان مقصد بی‌اعتنا. هم‌از این رو است که به اقتضای رویکرد کارکردی در ترجمه، مترجم می‌باید از میان برخیزد و متن در زبان مقصد چنان نماید که گویی از اول در همان زبان به نگارش درآمده است. به باور نگارنده، این اوج مهارت مترجم است که پیام نویسنده را آنچنان در محمل زبان دیگر قرار می‌دهد، که خواننده کم و بیش هوای زبان و فرهنگ خود را استشمام می‌کند.

یکی دیگر از جفت اصطلاحات مربوط به مطالعات نظری در ترجمه **نیروی مرکز گریز (centrifugal force)** و **نیروی مرکز‌گرایی (centripetal force)** زبان است. این دو اصطلاح را که مقتبس از علم فیزیک است، برای نخستین بار میخائیل باختین به کار برد (به نقل از ی. م. گودمن و ک. س. گودمن در مول ۲۳: ۱۹۹۵). شرح قضیه به زبان ساده و کوتاه از این قرار است: نیروی مرکز‌گریز زبان دلالت دارد به توانایی نویسنده / گوینده در خلق نظام‌های نشانه‌ای^{۲۰} نو و بیان احساسات و اندیشه‌های ناب. همین نیروی ابداعی زبان است که کاربران زبان را قادر می‌سازد نیازهای نوین ارتباطی را که بر ضامن خود دارند متحقق سازند. حال اگر این نیروی زبان مهار نشود، تغییر زبان چنان سریع صورت می‌پذیرد که گویشوران به سختی می‌توانند در مرادده‌های زبانی به درک متقابل برسند. همچنین، بر اثر این نیروی مرکز‌گریز زبان است که کارکردهای زبانی، قواعد دستور زبان را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند و موجب توسع دامنه تعبیر و تفسیر کلام گفتاری یا نوشتاری می‌شوند.



فرانسوی با زدودن عناصر کلامی بیگانه در شعر روسی، پوشکین را به پای جماعت خواننده فرانسوی می‌آورد و بدین سان متن را بومی کرده، آن را به مذاق خواننده فرانسوی خوشایند می‌ساخت. برعکس مترجم روسی آن روزگار که میراث فرهنگی خود را در سطحی پایین‌تر از سنت فرهنگ فرانسوی می‌پنداشت، برده‌وار سایه به سایه زبان متن فرانسوی در حرکت بود، و به سخن باتیوشکوف (Batyushkhov)، و به نقل از چوکوفسکی (همان اثر، ص ۲۵)، «مترجم روسی به عوض آنکه در



راه برای خیال‌پردازی و پوشیده‌گویی مؤلف و خلق ایماژهای غریب ذهنی و استعارات بعید کلامی به روی وی معمولاً بسته است. به سخنی ساده، در متون علمی صورت زبانی یا نقش آن دارای رابطه‌ی یک به یک می‌باشد، همچون تصویر شیئی در آینه. در متون ادبی، معنا جهتی از بیرون به متن دارد - عوامل اجتماعی، فرهنگی، تاریخی بیرون از متن بر معنا و شیوه انتقال آن اثر می‌گذارد و در نتیجه، یک صورت زبانی، معناها / نقش‌های متعدد به خود می‌گیرد، و یا چند صورت زبانی، معنا / نقش واحد برعهده دارند.

اکنون به آنچه در بالا رفت بسنده می‌کنیم و به بخش دوم این گفتار می‌پردازیم:

۲) نمونه‌هایی چند از متون ادب فارسی در زبان انگلیسی

با نگاهی به عناوین انگلیسی متونی که برای تدریس دو واحد زبان انگلیسی عمومی برای دانشجویان کارشناسی ارشد رشته ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - تبریز در نیمسال اول سال تحصیلی ۸۳ - ۸۲ برگزیده بودیم چنانچه می‌خواستیم در جریان مقایسه هر یک از متون انگلیسی با برگردان‌های فارسی آنها پست و بلندی‌های ترجمه، تفاوت‌ها، شباهت‌ها، تمهیدات واژگانی، ساختاری و گفتمانی موجود

چیرگی این نیرو در متون ادبی بار مسئولیت انتقال معنا را از زبانی به زبان دیگر بر دوش مترجم سنگین‌تر می‌کند. مترجمی که صرفاً به معنا خبریه^{۲۱} متن چشم دوخته، از معنای تلویحی آن غافل باشد، راه به صلاح نمی‌برد. لازمه وفاداری مترجم به معنای متن در زبان مبدأ شناخت کلیه عوامل تاریخی، فرهنگی و اجتماعی است که بر متن سایه انداخته است تا بتواند ناگفته‌ها را از روی قرینه‌های^{۲۲} ظریف و نامحسوس گفته‌ها در یابد و با ظرافتی که شیوه کار مترجمان آزموده و ماهر است آنها را در زبان مقصد بیاورد.

در مقابل نیروی مرکز گریز زبان، نیروی مرکز گرای زبان وجود دارد که به تعدیل، ثبات و تداوم زبان کمک می‌کند. این منطقی است که کاربران زبان در تعاملات زبانی به ابداع واژه‌ها و اصطلاحات نوین نیاز پیدا کنند، ولیکن حضور دایم نیروی مرکز گرای زبان مانع از آن می‌شود که نویسندگان، شاعر، گوینده در بیان مقصود قواعد دستور زبان و شیوه‌های مرسوم کلامی عصر خود را زیر پا گذارند. در نیروی مرکز گرای زبان، معنا جهتی از متن به بیرون دارد. به عبارتی روشنتر، زبان معنای دلالتی^{۲۳} دارد. هم از این رو است که ترجمه یک متن علمی به شرط اشراف مترجم بر محتوا، اصطلاحات و شیوه سخن‌پردازی (گفتمان) در آن علم اصولاً آسان‌تر از ترجمه متن ادبی است چرا که در متون علمی

در متن اصلی (فارسی) و برابر نهاده‌های^{۲۴} آنها در متن انگلیسی روی کاغذ بیابوریم (هر چند ارمغان ارزشمندی می‌بود برای مشتاقان ترجمه)، تحمل این امانت ثقیل فزون‌تر از توان و حوصله مقاله‌ای می‌شد که می‌بایست در یک جلسه سخنرانی در حضور جمعی که دانش فارسی نداشتند قرائت می‌گردید. قصدم این است که بگویم من در آینه زبان انگلیسی مناظری از جلوه‌های فراوان معنا و صورت زبان فارسی را مشاهده کردم - گاهی روشن، گاهی تیره، گاهی کامل، گاهی منکسر، گاهی مضاعف، گاهی محذوف، گاهی پرفسون، گاهی دل‌آزار - و اگر به وصف همه آنها همت می‌گماردم بی‌تردید مقاله معهود کتاب می‌شد. بیان همه ظرایفی را که در این تتبع پیدا کردم بر ضامن مقاله دیگر وامی‌گذارم. و در مقاله حاضر به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌کنم که در مقاله انگلیسی آورده‌ام.

بگذارید در همین جا به راهی پیش درآمد بگویم لنزهای متفاوت زبانی^{۲۵}، مناظر متفاوتی را روانه ذهن می‌کنند. آمیزش زبان و اندیشه با یکدیگر چنان است که اگر یکی تغییر یابد، دیگری نیز چوین کند. زبان، اندیشه را متحیی می‌کند؛ و اندیشه، زبان را شکل می‌بخشد.

من در جریان تدریس در کلاس درس به هر دو متن فارسی و برگردان انگلیسی آن دسترسی داشتم و زمانی که متن انگلیسی حکایتی از گلستان را می‌خواندم از روی کنجکاوای وسوسه می‌شدم به صورت منثور و منظوم همان حکایت به زبان سعدی گوشه چشمی نظر کنم. در این موقع بود حالات گوناگونی چون دیدار یار آشنا در کسوت دیگر و در اقلیم غربت در من به وجود می‌آمد. گاهی معنای سخن سعدی را به روشنی هر چه تمام‌تر در برگردان انگلیسی آن می‌دیدم تو گویی که بخار نشسته به روی شیشه‌های عینکم را پاک کرده‌ام، گاهی به هنگام خواندن متن انگلیسی به تعبیری می‌رسیدم مغایر با آنچه مدتی مدید در حافظه‌ام انبار کرده بودم. گاهی بیان اندیشه در قالب عبارات زبانزد در فارسی و انگلیسی، کلاس را، ولو برای چند دقیقه، به بحث ریشه‌های رفتار اجتماعی - فرهنگی و حتی اخلاقی مردم دو سرزمین می‌کشید. به عنوان مثال، اگر مردم انگلیس گفته‌اند «وقتی آفتاب هست باید علف را خشک کرد» مردم کشورمان می‌گویند «تا تنور گرم است باید نان بست» (باز نمود شرایط اقلیمی - اجتماعی) و نیز (تشابه): همه دانند که در صحبت گل خاری است. (سعدی)

There's no rose without a thorn.

(تشابه): چرا دامن آلوده را حد زخم

چو در خود شناسم که تر دامنم (سعدی)

Cast not the first stone.

If two men ride one horse, one must ride behind. (تشابه):

کجا دیدی دو تیغ اندر نیامی (نظامی)
غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی (سعدی)

The shoemaker's son always go barefoot.

(تشابه): سوداگر پنبیر در شیشه می‌خورد/ چراغ پای خودش را روشن نمی‌کند.

اگر مردم انگلیس در نایاب بودن چیزی «دنلان مرغ» را مثل می‌زنند.

(As scare as hens' teeth.)

ما اصطلاح «شیر مرغ» را به کار می‌بریم، اگر ما بخواهیم آشنایی کامل خود را با مکانی ممثل کنیم، عبارت «کف دست» را به کار می‌بریم، و مردم انگلیس «پشت دست».

(to know sth/sb like the back of one's hand)

ما اگر جغد را مظهر شگون می‌دانیم، مردم انگلیس آن را نشانه ذکاوت می‌دانند.

(as intelligent as an owl)

اگر در زبان فارسی زنی بدون اجازه شوهرش «آب نمی‌خورد»، در زبان انگلیسی، بدون اجازه شوهرش «سرفه نمی‌کند».

(She doesn't cough without the husband's consent.)

اگر ما برای وقوع رویداد غیرمحمتمل «اسم خود را عوض می‌کنیم»، آنها «کلاهشان را می‌خورند».

(I'll eat my hat if he ... (e. g. pays back his debt.))

وقتی در فرهنگ انگلیسی رهبانیت به قبا نباشد که این خود خروشی است علیه کارگزاران کلیسا در قرون وسطی و امروزه بر رفتار برخی از متولیان پاپسالاری در استفاده‌های جنسی از کودکان، خردورزان ایرانی پند می‌دهند.

حاجت به کلاه بُرگی داشتنت نیست

درویش صفت باش و کلاه تتری دار

(سعدی)

گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیبست

مکنم عیب کزو رنگ و ریا می‌شویم

(حافظ)

این شباهت‌ها و تفاوت‌های زبانی و فکری در زبان فارسی و انگلیسی فرصتی مغتنم برای من مدرس فراهم می‌آورد تا از چهارچوب تنگ متن انگلیسی به جهان فراخ برون از متن بروم، باشد که با آوردن مثال، قرینه، تضاد، طباق بر آنچه در متن آمده بود درس نامانوس انگلیسی را بر کام دانشجویان شیرین سازم.

برای آنکه به درازنویسی و گریز زنی متهم نشوم حکایت هفتم «در باب سیرت پادشاهان» از گلستان سعدی (نسخه محمد علی فروغی) و برگردان انگلیسی (ریچارد برتون، ۱۹۵۴) آن را می‌آورم تا گوشه‌ای از تصویر ادب فارسی را در آینه زبان انگلیسی نشان دهم.

حکایت هفتم

پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا را ندیده بود و محنت کشتی نیازموده. گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش اوفتاد. چندان که ملاحظت کردند، آرام نمی‌گرفت و عیش ملک از او منغص بود، چاره ندانستند. حکیمی در آن کشتی بود. ملک را گفت اگر فرمان دهی من او را به طریقی خامش گردانم، گفت غایت لطف و کرم باشد، بفرمود تا غلام به دریا انداختند. باری چند غوطه خورد، مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند، بدو دست در سگان کشتی آویخت. چون برآمد، به گوشه‌ای بنشست و قرار یافت. ملک را عجب آمد، پرسید درین چه حکمت بوده گفت از اول محنت غرقه شدن ناچشیده بود و قدر

سلامت کشتی نمی‌دانست. همچنین قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

ای سیرا! ترا نان جوین خوش‌نماید

معشوق منست آنکه بنزدیک تو زشت است

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

تا آنکه دو چشم انتظارش بر در

فرقت میان آنکه یارش دربر

A Pādshāh was in the same boat with a Persian slave, who had never before been at sea, and experienced the inconvenience of a vessel; he began to cry and to tremble to such a degree that he could not be pacified by kindness, so that at last the King became displeased as the matter could not be remedied.

In that boat there happened to be a philosopher, who said: "With thy permission I shall quiet him."

The Pādshāh replied: "It will be a great favour."

The philosopher ordered the slave to be thrown into the water, so that he swallowed some of it, whereon he was caught and pulled by his hair to the boat, to the stern of which he clung with both his hands. Then he sat down in a corner, and became quiet. This appeared strange to the King, who knew not what wisdom there was in the proceeding [and asked for it]; he [the philosopher] replied:

"Before he had tasted the calamity of being drowned, he knew not the safety of the boat; thus also a man does not appreciate the value of immunity from a misfortune until it has befallen him."

O thou full man! Barley-bread pleases thee not;

She is my sweetheart who appears ugly to thee!

To the hours of paradise purgatory seems hell;

Ask the denizens of hell: [to them] purgatory is paradise!

مواردی را که در دو متن فوق در خور توجه بیشتری یافته‌ام برجسته کرده‌ام:

۱- غلام دیگر دریا را ندیده بود.

Who had never been at sea.

با توجه به واژه never به معنای «هرگز» معادل «دیگر» در حکایت سعدی، معنا در متن انگلیسی بسیار واضح می‌شود.

۲- باری چند غوطه خورد.

he swallowed some of it [water]. . . .

«غوطه خوردن» به معنای «فرو رفتن در آب» در متن انگلیسی با تحریف معنا صورت گرفته است: (مقتاری از آب دریا را قورت داد).
۳- مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند، بدو دست در سگان آویخت، چون برآمد...

در ابتدا، معنای متن (۳) در ذهن نگارنده از صراحت و روشنی کامل برخوردار نبود، اما وقتی به متن انگلیسی مراجعه کردم ابهام برطرف شد و منطق کلام آشکار گردید. یکی از همکاران دانشگاهی در رشته ادبیات فارسی نیز حالتی چنین داشت. معنایی که به ظاهر از (۳) مستفاد می‌شود از این قرار است که «غلام را به قسمت جلو، سینه کشتی، بردند و وی با دو دست از چرخ سگان گرفت»، تفسیر فوق زمانی مهجور و دور از عقل می‌نماید که عبارت «چون برآمد» را وارد صحنه می‌کنیم و آن را محل برداشت اولیه خود می‌بینیم. مشکل تفسیر ما از ابهام معنایی واژه سگان، در زبان فارسی حادث می‌شود که معادل آن در زبان انگلیسی دو واژه متفاوت 'helm' و 'radar' است. واژه 'helm' به وسیله‌ای اطلاق می‌شود که در سینه کشتی قرار دارد و سگاندار با آن مسیر کشتی را تنظیم می‌کند. واژه 'radar' بخشی از سگان است که به پره‌های موجود در انتهای کشتی ختم شده، زیر آب قرار دارد. وجود دو معادل انگلیسی در برابر «سگان» فارسی به دریافت معنای درست کلام سعدی کمک می‌کند و تصویر ذهنی کامل می‌گردد... «غلام را از مویش می‌گیرند و به نزدیک کشتی می‌کشند و غلام با دو دست از پره (سگان) کشتی می‌گیرد و زمانی که بر عرشه کشتی می‌آید به گوشه‌ای می‌نشیند و قرار می‌یابد...»

۴- در متن انگلیسی جمله زیر دارای ابهام معناست:

Before he [the slave] had tasted the calamity of being drowned, he knew not the safety of the boat.

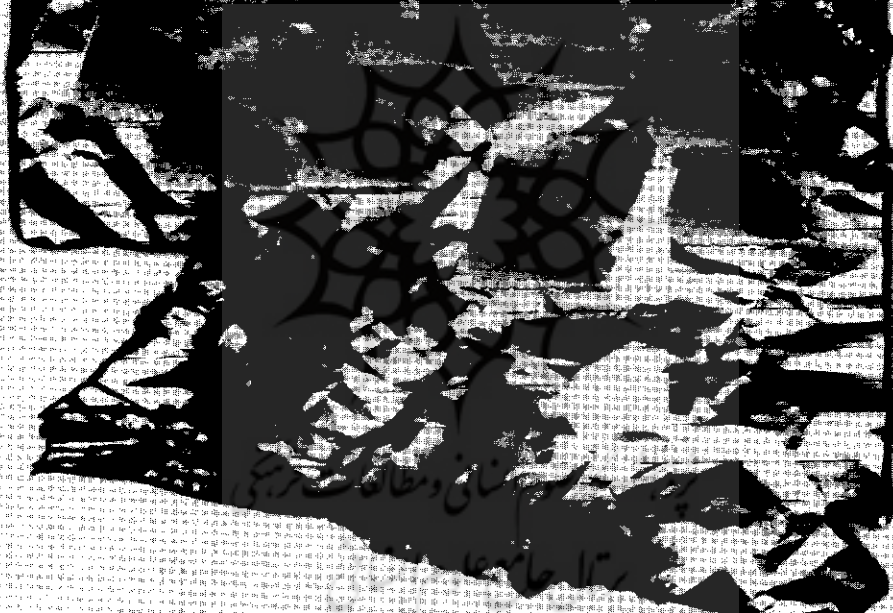
i) Previously, he had tasted the calamity of being drowned, so he did not know the safety of the boat.

ii) Prior to tasting the calamity of being drowned, he did not know

معنای (a) که فاقد توجیه منطقی است از آن رو به ذهن می‌رسد که فعل جمله‌واره وابسته (تبعی) در زمان گذشته (had tasted)، و فعل جمله‌واره اصلی در گذشته ساده (knew not) به کار رفته است. در واقع ابهام معنایی مولود درنگی است که بعد از واژه #before، و یا بین دو جمله‌واره تبعی و اصلی #drowned قرار می‌دهیم. در متن فارسی، معنای سخن سعدی (۴) به طور کامل صریح و روشن است.

ملاحظه می‌کنید دو لنز متفاوت زبانی چگونه سیمای معنای واحد نویسنده را نشان می‌دهد. اگر اندیشه مرا سخیف نیندازید، می‌گویم اگر عاشق ادب فارسی یک زبان خارجی چون انگلیسی، فرانسوی، آلمانی را خوب بداند در صورت دسترسی به برگردان معتبر آثاری چون غزلیات حافظ، بوستان و گلستان سعدی، دیوان خاقانی، دیوان صائب تبریزی، مثنوی مولانا... می‌تواند در بیشتر موارد دشواری‌های فهم متون منظوم و منثور را خود به دور از قیل و قال مدرسه برطرف کند و افزون بر معلوماتی که از منابع فارسی به دست می‌آورد به ناگفته‌ها و

مطالعه و تفسیر مجموعه اشعار سعدی



نانشسته‌های دیگر برسد - رموزی که به ذهن مفسر ورزیده نیز خطور نکرده است .

بگذارید نمونه دیگری از سیمای کلام سعدی در آینه زبان انگلیسی بیاورم ، اما برای این کار لازم است مقدمه چینی مختصر داشته باشم . می دانیم زبان واسطه ارتباط ذهنی میان نویسنده و خواننده است . نویسنده پیام خود را در رسانه زبان قرار می دهد و خواننده آن را دریافت می کند . در ایجاد این پل ارتباطی ، هر چند محمل زبان برای نویسنده و خواننده پدیده کاملاً آشناست اما در موارد فراوانی دیده شده است که پیام نویسنده که به دور از تقیدات لفظی است از سوی خواننده دریافت نشده است . به عبارتی واضح تر ، خواننده معنایی را برداشت کرده که هرگز مقصود نویسنده نبوده است . و نیز گاهی اتفاق افتاده زبانی که به لحاظ صراحت پیام و شفافیت معنا هیچ گونه تفسیر یا تعبیری را

بر نمی تابد آنچنان در ذهن خواننده اندیشه‌های ظریف فلسفی ، تفسیرهای جامعه‌شناختی باریک و ایما‌های شاعرانه لطیف ایجاد می کند که خود فرستنده پیام در برابر آنها در شکفت می شود . چگونه است که یک عبارت ساده کلام گاهی تفاسیر گوناگون را موجب می شود؟ توضیح قضیه از این قرار است: ما برای گشودن کد زبان صرفاً به دانش نشانه‌های زبان شناختی بسنده نمی کنیم؛ در اغلب موارد به دانشی از نوع دیگر تمسک می جویم تا از صورت زبان شناختی حجاب برگیریم و به معنای آن پی ببریم . این دانش ، معرفت جهان شناختی^{۲۶} ، حاصل تجارب عیدیه زندگی روزمره بوده و دارای ماهیت غیر زبان شناختی است . در مراوده‌های اجتماعی هر اندازه دامنه و عمق این دانش بین دو نفر بیشتر باشد به همان نسبت ذهن آن دو به هم نزدیک تر و نیاز به کاربرد زبان کمتر خواهد بود . اذهان بیگانه با یکدیگر ، با زبان

نمی‌توان آن زیبایی کلام سعدی را در برگردان انگلیسی به معاینه دید:

Let him be afraid who spares not the fallen because if he falls
no one will take hold of his hand.

مطلبی را در حاشیه بگویم: در مقایسه صورت فارسی و انگلیسی حکایات سعدی، مصلحت آنست که خواننده فارسی زبان انیس زبان فخیم زبان سعدی باشد و کام تشنه خود را از کوثر ذوق وی سیراب سازد و هر از گاهی که معنا در غمازی لفظ، پوشیده و ثقیل می‌نماید دست استعانت به جانب مترجم دراز کند، باشد که سیمای معنا را در آینه زبان دیگر آشکار ببیند.

به ذکر نمونه دیگر بسنده می‌کنم و دامن سخن را برمی‌چینم و اگر جز این کنم بیم دارم اطناب کلام خاطر کسانی که در صبوری پایاب اندکی دارند آزرده سازد.

در همان باب - «در سیرت پادشاهان» - آمده است که مردم آزاری سنگی بر سر درویشی زد. درویش را مجال انتقام نبود سنگ را نگاه داشت تا ملک را بر آن مرد خشم آمد و در چاه کرد و درویش همان سنگ را بر سرش کوفت... یکی از ابیات پایانی بیت این است:

هر که با پولاد بازو پنجه کرد

ساعده سیمین خود را رنجه کرد

در فرهنگ فارسی معین در معنی «سیمین» آمده: منسوب به سیم، نقره‌ای، ساخته از سیم، هلال، ماه نو، ماه، قمر، سفید، روشن، خوب و ظریف. در متن انگلیسی، عبارت powerless arm برای بیان مقصود به کار رفته که فهم بیت را بسیار سهل و آسان می‌سازد.

تصور اینکه متن انگلیسی زبان سعدی بتواند گوی سبقت را از نویسنده اصلی ببرد محال است، چرا که خواننده فارسی زبان افزون بر دانش زبان فارسی، دارای ذهنی است که در بستر تاریخی - فرهنگی دیرینه قوم ایرانی رشد کرده است و در هزار توی ترکیبات لفظی و کرشمه‌های معنایی جلوه‌هایی می‌بیند که فقط با حال درونی و با ذوق ادبی پرورش یافته می‌توان آنها را دریافت. این جاذبه‌های زبانی و فکری که با هویت ایرانی در آمیخته زمانی حادث می‌شوند که صورت و محتوا در هم تنیده باشند و اگر این دو از هم دور افتند، چنانچه اقتضای ترجمه حکم می‌کند، آن جاذبه‌های افسون‌کننده نیز از میان بر خواهد خاست.

پانویست‌ها:

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد تبریز



واحد نیز همچنان با هم بیگانه‌اند. بنابراین، چنانچه دو خواننده در برابر متن واحد به تفسیری متفاوت می‌رسند، در واقع، این دانش غیر زبان‌شناختی (تجارب مستقیم و غیرمستقیم) آنهاست که بر معنای پیام سایه می‌گسترده و لاجرم آن دو از خود واکنش متفاوت نشان می‌دهند - یکی را اشک در چشم حلقه می‌زند، و آن دگر لب به تبسم باز می‌کند، یکی عبرت‌آموز می‌شود، دیگری زبان به طعنه می‌گشاید و...

حکایت نهم در گلستان سعدی، «در سیرت پادشاهان»، درباره یکی از ملوک عرب رنجور است. برای من مفهوم دو بیت از چهار بیت شعری که در پایان این حکایت آمده آنچنان در زبان انگلیسی زنده و شفاف می‌شود که گویی در دهان سیاه گور، اسکلت پوسیده آدمیزادی را عیان به چشم می‌بینم. این تصویر ذهنی از قبل ابیات زیبای سعدی در ذهن من حادث نمی‌شود. به تصور نگارنده، شاید توجیه قضیه این باشد: یا فصاحت کلام سعدی راه را برای دیدن معنای عریان پیام می‌بندد؛ و یا برگردان انگلیسی کلام سعدی به گونه‌ای است که هشجاری و مراقبه خواننده را تیزتر می‌کند و موجب می‌شود خواننده، رها از فسون کلام سعدی، به معنای عریان برسد. حال بر اثر این مراقبه و تدبیر، کدامین فرایندهای شناختی احیاء شده و چگونه عمل می‌کنند رازی است که شاید تا حدودی معلوم روانکاوان باشد. توجه کنید:

کوس رحلت به کوفت دست اجل

ای دو چشمم وداع سر بکنید

The hand of fate has struck the drum of departure;

O my two eyes bid farewell to the head;

ای کف دست و ساعد و بازو

همه تودیع یکدیگر بکنید

O palm, forearm of my hand,

All take leave from each other

در یکی از جلسات درس انگلیسی با دانشجویان معهود به داستان دهم می‌رسم در باب «سیرت پادشاهان» درباره یکی از ملوک عرب که به بی‌انصافی منسوب بود. به هنگام زیارت تربت یحیی پیامبر به درویشی معتکف متوسل می‌شود و او را برای قبول حاجات خود در درگاه خداوندی شفیع قرار می‌دهد... - سعدی داستان را با بیتی به پایان می‌برد:

ترسد آنکه بر افتادگان نبخشاید

که گر ز پای در آید، کسش نگیرد دست

پی بردن به معنای بیت فوق با فعل منفی «ترسد» در آغاز آن، دست کم برای نگارنده، دشوار است؛ توجیه منطقی بیت مذکور وقتی میسر می‌شود که فعل آغازین بیت را مثبت در نظر بگیریم، و یا همان بیت را به صورت پرسشی ادا کنیم.

در برگردان انگلیسی، مترجم کوشیده است امین به معنا باشد و از این‌رو ساختار بیت را به دلخواه دگرگون کرده است، هر چند دیگر

1) Behrooz Azabdaftari: A glance at the reflection of the SL literature (Farsi) in the mirror of TL (English). **An International Conference on Approaches and Objectives in Translation Studies Today**, University of Copenhagen, Denmark, May 5-6 2004.

2) Course syllabus for Persian literature graduate students, Islamic Azad University, Tabriz, spring semester, 2004:

1) "What is literature", in **Response to Literature** (William James, 1965), translated by B. Azabdaftari, pp. 5-10.

2) "Selected poems" from **The Mathnawi Rumi** (1207-1273), translated by Reynold A. Nicholson (1836-1945), in **A Treasury of Asian Literature** (ed.): John D. Yohanna, 1956, pp. 29-37.

3) "Selected anecdotes" from **The Gulistan of Sa'adi** (1184-1292), translated by Sir Richard Burton (1821-1890), in **A Treasury of Asian Literature** (ed.): John D. Yohanna, pp. 25-29.

4) "Selected poems", from **The Bustan of Sa'adi**, translated by G.M. Wickens, Sepelher Printing House, Tehran, 1985.

5) "Waiting", in **The Prison Papers of Bozorg Alavi**, translated by D. Raffat. 1985, pp. 131-133.

6) "Lion grown old", and "The peasant and death." In Krylov's Fables (quoted in **Golbang-e Affiat**, B. Azabdaftari, Islamic Azad University, Tabriz, 1381, pp. 446-492.

7) "Introduction", and "Those days", from **Another Birth: Selected Poems of Forugh Farrokhzad**, translated by H. Javadi and S. Sallee, Middle Easter Series #1, 1981.

8) "Yahya", (Sadegh Chuback), "The Pilgrimage" (Jalal Al Ahmad), "Dash Akal" (Sadegh Hedayat), "The company of prisoners" (Mohammad Hejazi) and "Shall we live again?" (Victor Hugo) in **Nevesteha**: A. Rezaei and M. Amin, 1340.

9) "The cicada and the ant", "The crow and the fox", "The oak tree and the reed" and "The ass who carried sacred relics" in **La Fontaine: Selected Poems**, 1995.

3) selection and gradation

4) top - down

5) specialist/teacher - centered

6) bottom-up

7) student-centered

8) functional

9) elusive

10) extrovert

11) introvert

12) David Crystal. 1992. **The Cambridge Encyclopedia of Language**. Cambridge University Press.

13) **Pushkin's Fountain at Backchisaray**

14) **The Fountain of Tears**

15) Kornei Chukovsky. 1980. **The Art of Translation: A High Art** (Translated and edited by Lauren G. Leighton). The University of Tennessee Press.

16) intertextuality

17) Duncan Robertson. "The dichotomy of form and content", in **College English**, Vol. 28, No. 4, January 1967.

18) duality

19) Yetta M. Goodman and Kenneth S. Goodman, "Vygotsky in a whole language perspective", quoted in Luis C. Moll (ed., 1999): **Vygotsky and Education**. Cambridge University Press, pp. 223-250.

20) semiotic systems

21) propositional meaning

22) indices

23) referential meaning

24) equivalents

25) linguistic lenses

26) epistemological cognition

